

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

الحاج داکتر امین الدین «سعیدی – سعید افغانی»  
۰۹ اگست ۲۰۱۵

## ازدواج ارثی در افغانستان

ازدواج ارثی یعنی ازدواج با زنی که شوهرش وفات می کند و این زن به یکی از اقارب شوهر جبراً به ازدواج مجبور می شود، یکی از انواع ازدواج های ظالمانه و غیر منصفانه ای است که مانند تمام ازدواج های جبری و بدون شرایط رضایت کامل یکی از طرفین عقد نکاح، در مخالفت به شریعت اسلامی می باشد. این نوع ازدواج با تأسف در کشور های عقب افتاده و بی خیر از اصول شریعت غرای محمدی تا هنوز در گوشه و کنار امت اسلام و در بخشی از مناطق افغانستان به نام ننگ، ناموس و غیرت فامیلی با تمام قوت آن رواج دارد .

در این ازدواج های ارثی زن بیوه نه تنها از حقوق انسانی بلکه از حقوق آسمانی و شرعی خویش محروم گشته و خلاف میل و در زیادت اوقات بدون رضاء و رغبت، بنابر بر فشار اعضای فامیل مجبور به ازدواج می گردد.

### سابقه ازدواج میراثی در جهان:

قابل یاد آوری است که سلب حق انتخاب ازدواج برای زنان بیوه، موضوع نو و عادت جدیدی در عالم بشریت نبوده بلکه این نوع ازدواج ها در طول تاریخ بشری سابقه داشته و در بسیاری از مناطق جهان وجود داشته است.

مؤرخین می نویسند «در کشور گابن، سابقاً بعد از مرگ شوهر، زن یا زنان وی متعلق به وارثان قانونی وی بود. وارث می توانست یا خود از زن استفاده کند یا او را به اقوام دورتر متوفی انتقال دهد.

در قبیله یاریبای افریقا، پسر، زن بیوه پدر را به ارث می برد. اگر زن مادر او بود فقط برای استفاده بارکشی و کارکردن از او استفاده می برد و اگر مادرش نبود می توانست با او همبستر شود.» مثالهای این نوع ازدواج های ارثی در کشور های افریقائی به کثرت دیده می شود که در دوران جاهلیت قبل از اسلام حتی در ملل عربی نیز معمول بود، ولی با ظهور دین مقدس اسلام بر همه ای این رسوم و رواج ها خاتمه و اصول قوی انسانی در این مورد وضع کرد که در همین مبحث مطرح می گردد .

### ازدواج با بیوه برادر:

ازدواج با بیوه برادر عبارت از ازدواجی است ، زمانی که یکی از برادر اعضای فامیل فوت می کند ، برادر دیگر به نام دفاع از بیوه برادر به ازدواج و ادار می گردد. وزن بیوه هیچ گونه حق انتخاب را ندارد و در زیادت موارد با زور و خشونت و ادار ساخته می شود.

## ازدواج با پسر صغیر:

طوری که در فوق متذکر شدیم در برخی از مناطق افغانستان زمانی که زن بیوه می‌شود و شوهر خویش را از دست می‌دهد، حیثیت ننگ و ناموس و حتی غیرت فامیل رابه خود می‌گیرد. به حکم عرف او باید با یکی از مردهای فامیل شوهر قبلی ازدواج نماید.

در زیادتر از حالات طوری هم واقع شده که در یک فامیل مرد جوان وجود نمی‌داشته باشد، بناءً زن بیوه را خلاف رغبت و خلاف اراده شرعی و در زیادتر موارد با جبر و زور به نکاح پسر صغیر فامیل وادار می‌سازند. در این نوع ازدواج ها نه تنها حق زن بیوه تلف می‌گردد، بلکه حقوق انتخاب زن از پسر صغیر فامیل نیز سلب می‌گردد، که بعد از مدتی همین پسر در فکر ازدواج دوم می‌افتد، زیر جبراً وادار به ازدواج با زن بیوه گردیده است.

## ازدواج با زن بیوه در اسلام:

قبل از همه باید گفت که: بیوه (ثیب در مقابل دوشیزه به زنی که ازدواج کرده و پس از آمیزش و پس از دوخول از (شوهر خویش بنا بر عوامل (مرگ و یا هم طلاق) جدا گردیده باشد) گفته می‌شود.

خواننده محترم!

طوری که می‌دانید در دین مقدس اسلام یکی از شروط صحت ازدواج کسب اجازه از ولی (یعنی سرپرست زن) و حضور داشتنش در جلسه عقد است، به دلیل این که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أیما امرأة لم ینکحها الولی فنکاحها باطل، فنکاحها باطل، فنکاحها باطل». ابن ماجه (۱۸۷۹) یعنی: «هر زنی که ولی او را ازدواج ندهد ازدواجش باطل است، ازدواجش باطل است، ازدواجش باطل است».

و فرمود: «لانکاح إلا بولی و شاهدی عدل». ابن حبان (۱۲۴۷) یعنی: «ازدواج بدون ولی و دو شاهد عادل صحیح نیست».

پس چون بدون کسب رضایت و اطلاع ولی و سرپرست آن زن صورت گرفته، ازدواج صحیح نیست.

به طور کلی برای آن که ازدواج شرعی شود باید تمام شروط زیر به وجود آیند:

۱- رضایت و حضور ولی زن یا وکیل او در هنگام خواندن صیغه عقد.

۲- حضور داماد یا وکیل او در هنگام خواندن صیغه عقد.

۳- وجود دو شاهد مسلمان در هنگام خواندن صیغه عقد.

۴- رضایت دختری که نکاح می‌شود.

۵- خواندن صیغه عقد و رد و بدل کردن ایجاب و قبول از طرف ولی زن و داماد (یا وکیلان شان).

اگر تنها یکی از شروط فوق نباشد، ازدواج باطل است و مقاربت آنها در حکم زنا خواهد بود.

## موضوع رضایت بیوه برای ازدواج مجدد:

اگر نظریات تعدادی زیادی از علماء را در این مورد بررسی و تحلیل نمائیم در خواهیم یافت که آنان بدین نظر اند:

زن (چه باکره و چه بیوه) نمی‌تواند خود و زن دیگری را تزویج کند و ازدواج با ایجاب او منعقد نمی‌گردد. چون ولایت شرط صحت عقد است و عقد کننده ولی می‌باشد و بر این نظر خود چنین استدلال کرده‌اند:

۱- خداوند می‌فرماید: «وَأَنْكَحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» (و بشوی دهید زنان بیوه خویش را و جفت اختیار کنید برای غلامان درستکار و پارسا و کنیزان خودتان).

۲- خداوند می‌فرماید: «ولا تتكحوا المشركين حتى يؤمنوا...» (برای مشرکین جفت مگیرید تا این که ایمان می‌آورند). از اینجهت بدین دو آیت استدلال کرده‌اند که خداوند دربارهٔ نکاح مردان را، مخاطب قرار داده نه زنان را، مثل این که تقدیر معنی آیت چنین می‌شود: ای ولی‌ها، زنان تحت سرپرستی خود را، به نکاح مردان مشرک درمی‌آورید.

۳- ابوموسی در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که فرمود: «لا نکاح إلا بولی» (نکاح بدون ولی جایز نیست)، به روایت احمد و ابوداود و ترمذی و ابن حبان و حکمکه این دو نفر اخیر، آن را صحیح دانسته‌اند.

معنی نفی در حدیث فوق متوجه صحت پس از دواج بدون ولی باطل می‌باشد همانگونه که در حدیث عایشه (رض) می‌آید. ۴- بخاری در تفسیر آیت ۲۳۲ بقره «فلا تعضلوهن...» از حسن بصری روایت کرده که گفت: معقل بن یسار برایم گفت که این آیت دربارهٔ من نازل شده است: که خواهرم را به عقد نکاح مردی درآورده بودم، که او سپس خواهرم را طلاق داد تا این که عده‌اش منقضی‌گردید، او دوباره آمد و از خواهرم خواستگاری نمود، من به وی گفتم: او را به ازدواج تو درآوردم و در اختیار شما قرارش دادم و احترام ترا رعایت کردم، ولی تو او را طلاق دادی و حالا آمده‌ای که از او مجدداً خواستگاری کنی!! نخیر! به خدای سوگند هرگز او را به تو نخواهم داد، آن مرد مرد خوبی بود و هیچ اشکالی در کار او نبود و خواهرم نیز دوست داشت که به نزد او برگردد، آنوقت این آیت نازل گردید که: ای اولیا، باز مدا ریدشان از نکاح با همان شویمان که آنان را به زنی گرفته بودند. گفتم: ای رسول خدا کنون بدینکار اقدام می‌کنم و خواهرم را مجدداً به ازدواج شوهر قبلی اش درآوردم.

حافظ ابن حجر در «الفتح» گفته است که سبب نزول این آیت نیرومندترین حجت و صریحترین دلیل است بر معتبر بودن ولی در نکاح، زیرا اگر ولی معتبر نمی‌بود منع او در این مورد، معنی نداشت و اگر زن می‌توانست، خود را نکاح کند، نیازی به اجازه برادرش نبود، چون کسی که اختیارش در دست خودش باشد، نمی‌گویند دیگری او را از آنکار منع کرد.

۵- از بی بی عایشه (رض) روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «أیما امرأة نکحت بغیر إذن ولیها فنکاحها باطل، فنکاحها باطل، فإن دخل بها فلها المهر بما استحل من فرجها، فإن اشتجروا فالسلطان ولی من لا ولی له» (هر زنی که بدون اجازه ولی خود، خود را نکاح کرد، نکاح او باطل است، نکاح او باطل است نکاح او باطل است. در این صورت اگر مرد با او همبستر شده باشد، باید تمام مهریه را به وی بدهد، چون از او بهره‌مند شده و کام‌گرفته است، اگر اولیای زن با هم نزاع داشتند و نکاح صورت نمی‌گرفت، حکم ولی او است، چون اولیای او ساقط می‌شوند و هرکس ولی نداشته باشد ولی او حکم اسلامی است). به روایت احمد و ابوداود و ابن ماجه و ترمذی که آن را حسن دانسته و قرطبی آن را صحیح دانسته است.

۶- گویند: ازدواج مقاصد متعددی دارد و زن بیشتر اوقات، تحت تأثیر حکم عاطفه قرار می‌گیرد و انتخاب نیکویی نمی‌کند و مقاصد عالیّه ازدواج از دست او فوت می‌شود، لذا زن از دخالت مستقیم در عقد نکاح، منع شده است و این کار به ولی و سرپرست او واگذار گردیده است تا مصالح و مقاصد ازدواج، به طور کامل حاصل شود. ترمذی گوید: در این باره اهل علم از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم از جمله عمر بن خطاب و علی بن ابیطالب و عبدالله پسر عباس و ابو هریره و پسر عمرو پسر مسعود و عایشه بدین حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم: "لانکاح إلا بولی" عمل کرده‌اند و از فقهای تابعین، سعید پسر مسیب و حسن بصری و شریح و ابراهیم نخعی و عمر پسر عبدالعزیز و دیگران نیز، بدان رأی داده‌اند و سفیان ثوری و اوزاعی و عبدالله بن المبارک و شافعی و پسر شبرمه و احمد و اسحاق و پسر حزم و پسر ابی لیلی و طبری و ابوثور بر این مذهب هستند.

دربارهٔ داستان حفصه که او بیوه بود و عمر (رض) او را به عقد پیامبر صلی الله علیه و سلم درآورد و خودش خود را نکاح نکرد، طبری گوید: سخن کسانی که گفته‌اند: زن بالغی که مالک نفس خود باشد، می‌تواند خود را به ازدواج کسی درآورد، بدون این که ولی او صیغه عقد را جاری کند، بدین حدیث باطل می‌گردد. چون اگر چنین می‌بود، پیامبر صلی

الله علیه و سلم از خود حفصه خواستگاری می‌کرد، چون در این صورت او نسبت به نفس خود اهلی‌تر از پدرش می‌بود، و او را از کسی خواستگاری نمی‌کرد، که مالک امر او نباشد و نمی‌توانست اولاً او را عقد کند. و حال آن که چنین نبود (بلکه او را از عمر خواستگاری کرد و عمر صیغه عقد او را جاری نمود).

اما ابوحنیفه و ابو یوسف خلاف رأی جمهور گویند: زن عاقل بالغ، بیوه باشد یا دوشیزه، حق اجرای صیغه عقد خود را دارد و برای او مستحب است که این کار را به ولی خود واگذارد، تا خویشتن را ازدید مردان بیگانه مصون دارد، چون اگر خود در محضر مردان صیغه عقد را جاری کند و او را خواهند دید و یک نوع سرافکنندگی، برایش باری می‌آورد. اما این رأی مردود است زیرا بنا به نص صریح حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم، نکاح بدون اذن ولی (برای باکره و بیوه) صحیح نیست.

البته هر اندازه درباره ولایت زن در ازدواج اختلاف وجود داشته باشد، واجب است که ولی از زن اجازه بگیرد و پیش از عقد، از رضایت او آگاه باشد، چون ازدواج یک معاشرت دائمی و شرکتی است بین زن و مرد، مادام که زن رضایت نداشته باشد اتفاق و مهر و محبت و انسجام آنان دوام نخواهد داشت، لذا شریعت اسلام اکراه و اجبار زن را بر ازدواج و رضایت به کسی که بدان رغبتی ندارد، منع کرده است خواه زن بیوه باشد یا دوشیزه و عقد نکاح پیش از کسب اجازه از وی صحیح نیست و زن می‌تواند فسخ نکاح را مطالبه کند و رأی ولی مستبد را به هم بزند.

۱- از ابن عباس (رض) روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «الثیب أحق بنفسها من وليها. والبكر تستأذن في نفسها وإذنها صماتها (زن بیوه درباره خویش استحقاق بیشتری دارد و بدون رضایت او ولی نمی‌تواند او را نکاح کند و از دوشیزه باید کسب اجازه شود، اگر سکوت کرد دلیل بر رضایت او است). جز بخاری همه آن را روایت کرده‌اند، در روایتی از احمد و مسلم و ابوداود و نسائی آمده است که: «والبكر يستأمرها أبوها [پیش از این که پدر دخترش را نکاح کند از او اجازه می‌طلبد]

۲- ابوهریره گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: « لا تنكح الايم حتى تستأمر، ولا البكر حتى تستأذن. قالوا: يا رسول الله: كيف إذنها؟ قال: أن تسكت » (زن بیوه را عقد نکاح نمی‌بندند تا این که از او اجازه گرفته شود، دوشیزه را نیز پیش از کسب اجازه عقد نمی‌کنند، سؤال شد، اجازه او چگونه است، گفت: سکوت او به منزله اجازه و رضایت است).

۳- حسناء دخت خدام گوید: که پدرش او را که بیوه بود، به عقد نکاح کسی در آورده بود و او به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفت که پیامبر صلی الله علیه و سلم نکاح او را نپذیرفت. جز مسلم همه آن را ذکر کرده‌اند.

۴- از ابن عباس روایت است: (آن جاریه بکراً أتت النبي صلی الله علیه و سلم فذكرت له أن أباه زوجها و هي كارهة، فخيرها النبي -صلى الله عليه وسلم). «دختری (بکر) نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و به او گفت که: پدرش بدون رضایتش، او را به عقد کسی در آورده است، پیامبر صلی الله علیه و سلم او را (در فسخ عقد) اختیار داد». مسلم (۸۶۶) خلاصه:

با توجه به مطالب فوق، بنا به رأی جمهور علمای اسلام، ازدواج هیچ دختر باکره و زن بیوه ای بدون اذن و حضور ولی جایز و صحیح نیست، بلکه اگر صورت گیرد نکاح باطل است، فقط در مذهب امام ابوحنیفه این امر صحیح است ولی همانطور که در فوق گفته شد، رأی او مخالف با نص صریح پیامبر صلی الله علیه و سلم که می‌فرماید: " لا نکاح إلا بولی " است. و این حدیث عام است و شامل نکاح باکره و بیوه می‌شود.

اما آنچه که در مورد بیوه مورد نظر است، اینست که ولی و سرپرست او نمی‌تواند بدون اجازه و کسب رضایت از او، وی را به نکاح مردی در بیاورد. اما خود بیوه نیز نمی‌تواند بدون حضور و اذن ولی، خود را به نکاح مردی در بیاورد.

## قانون جزای دولتی اسلامی افغانستان در مورد ازدواج زن بیوه:

قانون جزای افغانستان در ماده ۵۱۷ در مورد ازدواج زن بیوه و بدون رضایت یا به شکل بد جبراً به ازدواج وادار می‌شود چنین هشدار می‌دهد:

۱- شخصی که زن بیوه و یا دختری را که سن ۱۸ سالگی را تکمیل نموده باشد خلاف رضا و رغبت وی به شوهر دهد حسب احوال به حبس قصیر محکوم می‌گردد.

۲- اگر جرم مندرج فقره فوق به شکل بد دادن باشد مرتکب به حبس متوسط که از دو سال بیشتر نباشد محکوم می‌گردد.» (ناجی، احسان الله، ازدواج های اجباری و پیامدهای آن، نشر: کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، کابل، افغانستان، جنوری ۲۰۰۴، کابل، افغانستان، ص ۱۵).

پایان

تتبع و نگارش :

الحاج داکتر امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

مدیر مطالعات ستراتژیک افغان و مسؤول مرکز کلتوری دحق لاره- جرمنی